

سایه های شما ...

فریدون گیلانی

gilani@f-gilani.com

www.f-gilani.com

شاخه ام را شکستید
پله را برداشتم
آنقدر در زمین شما گل سرخ کاشتم
که بهار صدایم را بشنود
و دیوار بفهمد
که نباید فریب سایه اش را بخورد

بهار را گرفتند
پله ها را گذاشتم
که از برج های دیده بانی بگذرم
و آدمیان را خبر کنم که حبابی
در آب ترکیده است

وقتی که پروانه چنین دلنواز
پرواز می کند
رنگ های من به گرد بال هایش نمی رسد
جز تو معجزه ای نیست که راهم را بگشاید
و مرا در پیشگاه پروانه شرمنده نکند

دستم را بستید
به صبح نامه نوشتم
قلم ام را شکستید
از آستانه ی خود گذشتم
هرچه تیر داشتید
به بال هایم باریدید
و غنچه هایم را ندیدید
که برشانه ی شکسته جوانی می کنند
و یادشان نرفته است که عشق
هنوز آخرین عابر کوچه هاست

اگر این باغ را هم بسوزانید

خانه از آن حریق پهناور می گذرد
و قفس های خالی را
در مساحتی به وسعت عاشقانه ترین غزل ها
به استقبال شهر می فرستد

من به خانه ام بر می گردم
تو به خانه ات برمی گردی
ما به خانه مان بر می گردیم
و دو باره در بلند ترین شاخه آشیانه می سازیم

یادم باشد که دست بهار را بگیرم
و باز هم
در پیچ رودخانه با تو قرار بگذارم

چین و شکن سایه های شما
آفتاب را پشیمان نمی کند .